قلب سلیم و راه به دست آوردن آن

منصور پورخلیلی

یکی از اصطلاحات قرآنی قلب سلیم است که منظور از آن قلبی است که آینه تمام نمای رخ جمال و جلال الهی باشد. از این رو در آیات و روایات بر سلامت قلبی که همه حقیقت انسان است تاکید شده است. در مطلب حاضر مراد از قلب در آیات و روایات تشریح و به برخی راه‌های حفظ سلامت قلب اشاره شده است.

***

مراتب سلامت و مرض قلب

براســاس آیات قرآن، قلب که عبارت است از حقیقت وجودی انسان، نامی از نام‌های نفس انسانی است؛ زیرا برای نفس انسانی با توجه به مراتب ظهوری و کارکردها و آثار وجودی نام و مرتبه‌ای است. از همین رو در قرآن فهم و ادراک و تفقه به قلب نســبت داده می‌شود. (اعراف، آیه ۱۷۹؛ توبه، آیات ۸۷ و ۱۲۷؛ کهف، آیه ۹۳)

از نظر قرآن ســلامت و بیماری حقیقت وجودی انسان به قلب نسبت داده می‌شــود. این گونه است که وقتی در قرآن از بیماردلی و سلامت دل ســخن به میان می‌آید مراد سلامت و مرض حقیقت وجودی انسان یعنی نفس اوست. قلب بیمار، قلبی است که دیگر آینه‌ای از حقایق هستی نیست و نمی‌تواند مظاهر الهی را بازتاب دهد؛ در حالی که قلب ســالم و سلیم از چنین توانایی برخوردار است. قلب بیمار، گرایش به فسق و فجور می‌یابد و تحت تاثیر وسوسه‌های شیطانی به مردم آزاری و تجاوز از حدود می‌پردازد. (احزاب، آیه ۳۲)

این که گفته شــد در اصطلاح قرآنی مراد از قلب همان نفس انســانی الهی است که حقیقت وجود انسانی را شکل می‌دهد، به سبب آن است که خداوند در برخی از آیات یک امر را به نفس نسبت می‌دهد و در آیاتی دیگر به قلب نسبت می‌دهد. به عنوان نمونه گرایش به خیر و شر و تقوا و فجور را گاه به قلب و گاه به نفس نسبت داده است. (نگاه کنید؛ شمس، آیات ۷ تا ۱۰؛ احزاب، آیه ۳۲)

از همین روست که قلب آدمی شگفت‌انگیزترین چیز در آدمی معرفی می‌شود. امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید: شگفت‌ترین عضو انسان قلب اوست و قلب مایه‌هایی از حکمت و ضد حکمت دارد. اگر آرزو به آن دست دهد، طمع خوارش می‌گرداند و اگر طمع در آن سر بکشد، حرص نابودش می‌کند و اگر ناامیدی بر آن مســلط شود، اندوه، او را می‌کشد... هر کوتاهی برایش زیانبار است و هر زیاده‌روی برایش تباهی‌آفرین. (علل الشرایع ج۱، ص ۱۰۹)

پیامبر(ص) نیز می‌فرماید: بهترین قلب‌ها، قلبی است که ظرفیت بیشتری برای خوبی دارد و بدترین قلب‌ها، قلبی است که ظرفیت بیشتری برای بدی دارد، پس عالی‌ترین قلب، قلبی اســت که خوبی را در خود دارد و لبریز از خوبی اســت. اگر سخن بگوید، سخنش در خور پاداش است و اگر سکوت کند، سکوتش در خور پاداش است. (جعفریات ص ۱۶۸)

پس این قلب همان نفس یا روح انسانی است که خداوند در انسان پس از ســاختن کالبد در آن دمیده اســت و به عنوان روان در فارسی از آن یاد می‌شود. (حجر، آیه ۲۹؛ سجده، آیه ۹)

از نظر قرآن قلب یا روان یا نفس آدمی همواره در حال تغییر و انقلاب است؛ زیرا افکار و رفتارها در حقیقت انسانی تاثیر می‌گذارد همان‌طوری که غذا در بدن انسان تاثیر مثبت و منفی می‌گذارد.

هر کاری که انســان انجام می‌دهد نوعی تغییر مثبت و منفی در قلب و حقیقت آدمی ایجاد می‌کند. به عنوان نمونه کســی که خطا و اشــتباه می‌کنــد و از آن درس نمی‌گیرد و عذر نمی‌خواهد و توبه نمی‌کند، گرفتار زنگار قلب می‌شــود (مطففین، آیه ۱۴) و ســپس گرفتار گناه نهان شده و قلب وی تیره و تار گشــته و طبیعت آن عوض می‌شود (اعراف، آیات ۱۰۰ و ۱۰۱؛ توبه، آیات ۸۷ و ۹۳) آنگاه این قلب دفن می‌شــود (شــمس، آیات ۷ تا ۱۰) به طوری که آن قلب ممهور شده، راهی برای ورود حقایق به آن باقی نمی‌ماند. (بقره، آیه ۷)

در یــک کلمه بایــد گفت که با فجور و عبــور از مرزها و حدود شرعی و تجاوز از آن، قلب می‌میرد، به طوری که شخص به ظاهر زنده است ولی دل‌مرده است.

*** قلب همان نفس یا روح انسانی است که خداوند در انسان پس از ساختن کالبد در آن دمیده است و به عنوان روان در فارسی از آن یاد می‌شود.**

قلب سلیم، قلب متقین

همان‌طوری که قلــب با گناه و فجور می‌میرد، بــا حفظ تقوای تکوینــی و فطری که در نهاد همه انسان‌ها سرشته شده و خوب و بد و حق و باطل و خیر و شر را می‌شناسد و نسبت به خیر و حق گرایش و از شر و باطل گریزش دارد، و نیز تقوای تشریعی که براساس عمل به آموزه‌های اســلام به دســت می‌آید، قلب ســلامت خویش را حفظ کرده و به رشد و بالندگی‌اش ادامه می‌دهد به طوری که آیینه تمام نمای جمال الهی می‌شود.

از همین رو خداوند در آیات ۸۹ و ۹۰ سوره شعراء قلب سلیم را به متقین نسبت می‌دهد که همواره در تقوای فطری و تشریعی هستند و صفت تقوا، حقیقت وجودی آنان شده است. خداوند می‌فرماید: الا من اتی الله بقلب سلیم و ازلفت الجنة للمتقین؛ مگر آن کس که با قلبی سالم و رسته از شرک به نزد خدا بیاید و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک شود. پس این قلب سلیم از آن متقین است که بهشت به استقبال و پیشواز آنها می‌آید.

بــا توجه به اینکه انســان‌های اهل خشــیت و خداترس و متقی، همواره از هرگونه خطا هراســان و گریان و در حال انابه و توبه هستند، خداوند، قلب سلیم را به این دسته از انسان‌ها نسبت می‌دهد و می‌فرماید: من خشــی الرحمن بالغیب و جاء بقلب منیب؛ آنکه در نهان از خدای بخشنده بترسد و با دلی توبه‌کار و مطیع و رام‌باز آید. (ق، آیه ۳۳)

همچنین خداوند حضرت ابراهیم(ع) را به خاطر قلب سلیم می‌ستاید؛ زیرا تنها برای خداوند عبادت کرد و از هرگونه شــرکی در هر مرتبه، پاک و ســالم ماند و قلبش سرشار از توحید محض بود. اذ جاء ربه بقلب سلیم، (صافات، آیات ۸۴ و ۸۵)

با توجه با این مطالب باید گفت اصولا کسانی دارای قلب سلیم هستند که از نظر اعتقادی گرایش به توحید داشته و از هرگونه شرک در هر مرتبه‌ای در امان باشند (صافات، آیات ۸۹ تا ۹۳) و از نظر رفتاری از هرگونه گناه و آلودگــی پاک بوده و از آن پرهیز داشــته و با دلی توبه‌کار به سوی پروردگار می‌روند تــا اگر خطایی کرده‌اند ببخشــد و آنان را بیامرزد (شــعراء آیات ۸۹ و ۹۰) و تلاش می‌کنند تا قلــب و دل از هرگونه امراض روحی و اخلاقی پاک و طاهر شود (صافات، آیه ۸۴)

*** اصولا کسانی دارای قلب سلیم هستند که از نظر اعتقادی گرایش به توحید داشته و از هرگونه شرک در هر مرتبه‌ای در امان باشند و از نظر رفتاری از هرگونه گناه و آلودگی پاک بوده و از آن پرهیز داشته و با دلی توبه‌کار به سوی پروردگار می‌روند تا اگر خطایی کرده‌اند ببخشد و آنان را بیامرزد.**

دارنده چنین قلبی از نظر قرآن از پاداش ویژه‌ای برخوردار است به طوری که بهشت به استقبال و پیشوازش می‌آید (شعرا آیات ۸۹ و ۹۰) و از رسوایی و خواری قیامت در امان می‌ماند. (شعراء، آیات ۸۶ تا ۹۸)

راه حفاظت و مراقبت بر سلامت قلب

چنانکه گفته شد قلب آدمی اساسا سلیم و سالم است (شمس، آیات ۷ تا ۱۰) و این خود انسان است که با گناه و فجور و بی‌تقوایی آن را بیمار می‌کند. گاه انسان با مباحات نیز به قلب خود آسیب می‌زند، یعنی همان‌طوری که پرخوری موجب می‌شود که قلب صنوبری بیمار شود، همین پرخوری موجب می‌شود تا قلب باطنی و ملکوتی نیز دچار قساوت و سنگدلی شود. در همین رابطه پیامبر(ص) می‌فرماید: من قل طعمه صح بدنه و من کثر طعمه سقم بدنه و قسا قلبه؛ هرکس کم بخورد، سالم می‌ماند و هرکس زیاد بخورد تنش بیمار می‌شود و قساوت قلب پیدا می‌کند. (نهج الفصاحه، ص ۷۲۸، ح ۲۷۷۹)

در روایات راه‌هایی برای حفاظت و مراقبت از سلامت قلب بیان شده که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. موعظه و نصیحت: یکی از راه‌های حفظ ســلامت قلب بهره‌مندی از مواعظ و نصایح است. مواعظ، کلی‌گویی و در ارتباط با مسایل عمومی و فراگیر اســت، اما نصایح درباره شخص و مشکل خاص است. پس گاهی در مقام موعظه گفته می‌شود که از غیبت کناره گیرید تا قلب نمیرد؛ و گاه در مقام نصیحت به شخص می‌گویند شما در حال غیبت کردن هستید و این سخن شما مصداق غیبت است و از این توبه کنید. به هر حال، این دو، ابزار کارآمدی است که می‌تواند قلب را در سلامت خود حفظ کند.

امیرمومنان(ع) درباره موعظه فرموده است: دلت را با موعظه زنده‌گردان. (نهج‌البلاغه، صبحی صالح، نامه ۳۱، ص ۳۹۲) و نیز فرموده است: المواعظ صقــال النفوس، و جلاء القلوب؛ اندرزها صیقل بخش جان‌ها و جلا دهنده دل‌هاست. (تصنیف غررالحکم و درر الکلم ص ۲۲۴، ح ۴۵۲۴)

۲. محافظت بر تقوا و ترک گناه: در آیات و روایات بر این اصل تاکید شده است؛ زیرا تقوا و پرهیز از گناه و فسق موجب می‌شود تا قلب، همچنان سالم بماند. امیرمومنان درباره نشانه قساوت قلب به خشک شدن چشم از اشک به سبب زیادی گناه اشاره می‌کند و می فرماید: چشمها خشک نمی‌شود مگر به خاطر قساوت قلب و دلها قساوت پیدا نمی‌کند مگر به سبب زیادی گناه. (وسائل الشیعه ج ۱۶، ص ۴۵)

۳. حکمت‌آموزی: مهم‌ترین علم در هستی، علم حکمت است. حکمت به دانشی گفته می‌شود که اهداف غایی هر کار و چیزی را بیان می‌کند.

بســیاری از مردم کاری را انجام می‌دهند یا چیزی را می‌خواهند ولی نمی‌دانند که غایت اصلی آن چیســت. به عنــوان نمونه غایت از زندگی و آفرینش انســان را نمی‌دانند؛ اما کسی که دنبال حکمت می‌رود می‌داند و می‌فهمد که حکمت آفرینش انســان عبادت و کسب تقوا از این راه است. (ذاریات، آیه ۵۶؛ بقره، آیه ۲۱) پس کسب دانش حکمت بسیار مهم است تا انسان هدف و فلسفه وجودی هر چیزی و هر کاری را بشناسد.

پیامبر(ص) نابودی قلب و سلامت آن را به ترک دانش حکمت دانسته است. ایشــان می‌فرماید: دلی که در آن حکمتی نیست، مانند خانه ویران اســت پس بیاموزید و آموزش دهید، بفهمید و نادان نمیرید. براســتی که خداوند، بهانه‌ای را برای نادانی نمی‌پذیرد. (نهج الفصاحه ص ۶۰۰، ح ۲۰۹۵)

۴. ترک محبت دنیا و مال دوستی: محبت به مال و نه بهره‌گیری از مال از مهمترین آفات و آســیب‌هایی است که در روایات به آن توجه داده شده است. پیامبر(ص) می‌فرماید: و خدای عزوجل به موسی(ع) وحی کرد: ای موســی! به زیادی ثروت شاد مشــو و در هیچ حالی مرا فراموش مکن، زیرا با زیادی ثروت گناهان فراموش می‌شود و از یاد بردن من قساوت قلب می‌آورد. (کافی، کلینی، الاسلامیه، ج۲، ص ۴۹۷)

در آیات و روایات راه‌های دیگری برای سلامت قلب یا همان روح آدمی از قبیل صمت و سکوت، روزه، شب بیداری و نماز شب و عمل به مستحبات و ترک متشابهات و شبهات و مانند آنها بیان شده که برای جلوگیری از اطاله کلام به همین میزان بسنده می‌شود.

خاطرات پندآموز حجت‌الاسلام قرائتی

آنچــه در پــی می‌آید گوشــه‌ای از خاطرات جذاب و پندآمــوز حجت‌الاســلام والمسلمین قرائتی است که توسط خبرگزاری حوزه منتشر شده است.

***

*** جواب نغــز امام (ره) به ماموران ترکیه**

زمانــی که امــام خمینی(ره) در ترکیه تبعیــد بودند، ماموران اطلاعاتی ترکیــه برای اینکه امام را بترسانند، ایشان را به منطقه‌ای بردند و گفتند: چهل نفر از علمای ترکیه علیه حکومت سخنی گفتند و اعــدام شــدند و اینجا به خاک سپرده شــدند. حضرت امام (ره) فرمود: عجب!! ای کاش در ایران هم چهل نفر از علما شهید می‌شدند تا ما از علمای ترکیه عقب نمانیم.

*** قصّه از جای دیگری آب می‌خورد!**

به خانه پدر دو شهید در همدان رفتم؛ وی نقل می‌کرد روز عیدی به منزل آخوند ملاعلی همدانی رفتم. مردم به زیارت آقا می‌آمدند، نوبت به فقرا که می‌رسید آقا از زیر تشک پولی برمی‌داشت و به آنها می‌داد. گفتیم: به یقین آقــا پول زیادی زیر تشــک ذخیره کرده است. از قضــا آقا برای کاری از اتاق بیرون رفت، ما شیطنت کردیم و تشک را برداشتیم تا ببینیم چقدر پول هست؛ دیدیم هیچ نیست! گفتیم: لابد تمام شده است. آقا برگشت و سرجای خود مستقر شد و فقیری وارد شد، دیدم آقا دست زیر تشک کرد و به او پولی داد؛ فقیر بعدی آمد باز هم آقا از زیر تشــک به او پولــی داد! فهمیدیم قصّه از جای دیگری آب می‌خورد.

*** دادن روحیه به خلبانان**

جمعــی از خلبانــان به خانهٔ خلبانی رفته و به همسرش گفتند: متأسفانه شوهر شما از مأموریت برنگشته، حالا نمی‌دانیم اسیر شده یا شهید. همسر خلبان گفته بود: راضی‌ام به رضــای حقّ، اگر عمر داشته باشــد هر کجا باشد، خدا حفظــش می‌کنــد و اگر عمرش سر آمده باشد، در آسمان باشد یا زمین، خداوند جانش را می‌گیرد. خلبانان که با دلهــره و نگرانی و برای دلداری به آنجا رفته بودند، از برخــورد این زن قهرمان، خود روحیه گرفتند.

*** تقدیرنامــه کارخانــهٔ ساعت‌سازی غربی به مرد قمی**

پیرمــرد ساعت‌ســازی در قــم می‌گفت: به فــلان کارخانه ساعت‌سازی در یکی از کشورهای غربی نامه نوشــتم که در ساختن ســاعت اگر این دقّــت را بکنید زیبایی و دوام ساعت شما بیشتر خواهــد شــد. الآن نزدیک چهل سال است که از آن تاریخ می‌گذرد و هر ســال وقتی تاریخ ارسال آن نامه می‌رســد، تقدیرنامه‌ای از آن کارخانه برای من می‌رسد.

*** اعزام نماینده به دعای کمیل**

یکــی از دوســتان می‌گفت: بــه محلی رفتم تــا دعای کمیل بخوانم؛ بــه جاهای مختلف اعلام کردم، امشب دعای کمیل است. گروهی پیغام فرســتادند؛ ما خود نمی‌توانیم در مراسم شرکت کنیم، امّا نمایندهٔ خود را می‌فرســتیم. گفتــم: مناجات با خداســت، نه آئین‌نامــه اداری. دعای کمیل که نماینده‌بردار نیست.

*** دروغگوی نابغه**

در زمــان طاغــوت نیمــه شــب، دزدی وارد حــرم حضرت معصومه(س) شد. ضریح را شکست و پول‌ها را در یک گونی ریخت و فرار کرد؛ امّا در یکی از خیابان‌های قم دستگیر شــد. از او پرسیدند با چــه جرأتی و چــرا این کار را کردی؟گفت: من امام رضا (ع) را در خواب دیدم، فرمود: اطراف حرم مرا می‌خواهند توسعه دهند و پولِ کم است، امّا خواهرم معصومه پول زیــادی دارد. تو به عنوان نماینده مــن بــرو و از آنجــا هزینه کن!! گفتــم: الله اکبر! عجب دروغگوی نابغه‌ای است!

*** علامه حلّی زمینه‌ســاز شیعه شدن ایرانی ها**

عشق و علاقه ما به اهل بیت(ع) به خاطر ســاعتیِ مباحثه علّامه حلّی (ره) است. علامه حلّی(ره) با سلطان خدابنده مباحثه کرد و در پایان سلطان محمّد خدابنده گفت: حالا فهمیدم که راه تشــیّع حق است و زمینه گرایش مردم ایران را به تشیّع به وجود آورد.

*** آرزوی شهید مطهری در مورد نماز جمعه**

پس از شــهادت مطهری(ره) از جیب لباسش یادداشتی بیرون آوردند کــه در آن برای یادآوری خود نوشــته بــود: هنگامی که خدمت امام(ره) رســیدم مسئله نماز جمعــه را مطرح کنم تا این مراسم عبادی سیاسی اجتماعی آغاز شــود. آری نمــاز جمعه از آرزوهای شــهید مطهری بود، آن مرد بزرگ در ثواب نمازهای جمعه شریک است.

*** جای دادن مُهر نماز در عمامه**

عالِم بزرگواری را ســراغ دارم که مُهر نمازش را در عمّامه خود جا می‌داد، چون احساس می‌کرد اگر تربت امام حسین (ع) در جیب لباسش باشد، ممکن است توهین باشد. خاک کربلا جایش روی سر انسان است، چون امام حسین روی این خاک پرپر شد.

*** اطاعت محض شــهید محراب از امام (ره)**

شهید محراب آیت الله صدوقی از جبهه برگشته بود، بسیار خسته و مریض‌حال وارد منزل پســرش در تهران شد و گفت: تصمیم دارم ۱۵ روز استراحت کنم. فردای آن روز در جمــاران خدمت امام (ره) رسید، امام پرســید: شما کی به یــزد برمی‌گردید؟ ایشــان گفت: امروز، فردا. بعد از برگشتن از نزد امام(ره)، فرزندش گفت: پدرجان! شما گفتید ۱۵ روز می‌مانم! جواب داد: بنا داشتم ۱۵ روز بمانم، امّا از سؤال امام فهمیدم که می‌گویند؛ برگرد یــزد. لذا اطاعت از ولیّ امر می‌کنم.

***توجه روح حضرت امام(ره) به مسائل جامعه اسلامی**

رادیــو بــا یکــی از آزادگان مصاحبه می‌کرد، از او پرسید: شما کی فهمیدی که آزاد می‌شوی؟

گفت: چند ماه قبل.

مجری پرســید: چند ماه قبل که خبــری نبود؟! گفت: چند ماه قبل حضرت امام (ره) را در خواب دیدم و از ایشــان پرسیدم ما کی آزاد می‌شــویم؟ امام (ره) فرمود: روز شهادت شهید رجائی و باهنر شــما در یزد خواهــی بود. بعد از بیدار شــدن از خواب فهمیدم که روح حضرت امام (ره) به مســائل جامعه اسلامی توجّه دارد و شروع به روز شــماری کردم و منتظر ۸ شهریور بودم.

*** زندانی ۱۲ ساله در رژیم طاغوت**

در خدمت رهبر معظم انقلاب در دوران ریاست جمهوری ایشان، وارد یکی از کشــورهای آفریقایی شــدیم. رئیس جمهور آن کشور گفت: من هفت سال زندان بوده‌ام و حق دارم رئیس جمهور کشورم باشــم. در جمع هیئــت همراه، یکــی از روحانیون دوازده ســال ســابقه زندان داشت؛ آقا در پاسخ رئیس‌جمهور فرمــود: این آقا که می‌بینید در رژیم طاغوت ۱۲ سال زندان بوده و توقّع هیچ پُســت و ریاستی ندارد.

*** تقسیم اتاق‌ها براساس نیاز نه پُست و مقام!**

شــهیدرجائی در زمــان ریاســت‌جمهوری خــود گفتــه بــود: من می‌خواهــم وزرای من کوچک‌ترین اتاق های وزارتخانه را داشته باشند. یعنی اتاق‌ها براساس نیاز تقسیم شود، نه براساس پُست و مقام.

*** هر دعایی که آورده ام یک بار خوانده‌ام**

به مرحوم شیخ عباس قمی(ره) گفتند: این همه دعا که در کتاب مفاتیح آورده‌ای خودت خوانده‌ای؟ گفت: هر دعایی که آورده‌ام لااقل یک بار خوانده‌ام تا از کسانی نباشم که امر می‌کنند، امّا عمل نمی‌کنند.

*** در خانهٔ من گناه شد!**

شخصی در منزل حضرت امام خمینی(ره) جمله‌ای علیه یکی از مراجع گفت. همین‌که امام شنید، آنقــدر عصبانی شــد که درس را تعطیل کرد و فرمود: در خانهٔ من گناه شد.

*** عمل نیک پیرمرد کاشانی و بازخورد آن بعد از مرگش**

در کاشــان پیرمردی بود که فرزندی نداشــت، ولی همیشــه مقــداری شــکلات در جیبــش می‌گذاشــت و به بچه‌ها می‌داد. الآن سال هاست که از دنیا رفته و بچه هایی که از دست او شکلات گرفته اند، هر شب جمعه شیرینی و شکلات خریده و برای او خیرات می‌کنند.

*** روش کاسب کاشانی در مبارزه با دروغگویی**

کاســبی در بازار کاشان بود که به شــاگرد خود می‌گفت: اگر مشــتری آمد و قیمــت جنس را پرســید و من دروغ گفتم، تو به صورت من تُف بینداز تا من دست به چنیــن کاری نزنم. قرار ما این اســت اگر این کار را کردی نصف مغــازه‌ام را به تو می‌دهم و اگر در برابر انحراف و عمل شیطانی من می‌کردم به مراحلی از خودسازی رســیده‌ام؛ امّا امتحانی پیش آمد که از خود خجالت کشــیدم. در حال مســافرت بودم که چمدانی از بالای اتوبوس افتــاد، به تصوّر اینکه چمدان من است، فریاد زدم: آقای راننده چمدان! چمدان! بعد که فهمیــدم چمدان مال دیگری است، آرام شدم و گفتم: الحمدلله مال ما که نبود.

*** یا همهٔ پول را ببر و یا همهٔ خمس را بده!**

شخص سرمایه‌داری مبلغ قابل توجهّی پــول را به عنوان خمس و ســهم امام، خدمــت حضرت امــام خمینــی(ره) آورد و از امام خواســت که خمس ماشینش را نگیرد! امام(ره) فرمود: شــما بر ما منّت نداری، بلکه ما بر شما منّت داریم، چون شــما با دادن خمس نجات پیدا می‌کنید و مســئولیّت چگونگــی مصرف آن به گردن ما می‌افتــد. یا همهٔ پــول را ببر و یا همهٔ خمس را بده.

*** مجتهد اعظم**

مدرســه‌ای در تهران اســت که موقوفات میلیونی و ســنگین دارد. در وقف نامه نوشته شده که موقوفات این مدرسه باید زیر نظر مجتهد اعلم تهران هزینه شــود. ایــن موقوفه نزد حضرت آیت الله خوانساری (ره) بود تا اینکه حضرت امام (ره) به تهران تشریف آوردند. آقا فرمود: اگر تا حالا من مجتهد اعلم تهران بــوده‌ام، امّا از این به بعد به امام خمینی بدهید، چون ایشان اعلم است. خدمت حضرت امام (ره) رسیدند، امام فرمود: اگر هم من اعلم باشم، مجتهد تهران نیســتم. من به صورت موقّتی در تهران مســتقر شــده‌ام، به خود آیت‌الله خوانساری برگردانید.

*** تشییع جنازه شهید پس از وحدت و آشتی**

وقتــی پیکــر پــاک یکی از بسیجیان وارد شهر شد، وصیتنامه او را خواندند که نوشــته بود: اگر جنازه مرا به شهر آوردند مرا دفن نکنید مگر اینکه دو گروه سیاسی شهر با هم آشــتی کنند. صحنه عجیبی پیش آمده بود، طرف‌های دعوا در حالی که برای شهید اشک می‌ریختند، همدیگر را در آغوش کشــیدند. این گونــه یک جوان بســیجی حتّی پس از شهادت، از جنازه‌اش برای وحدت و آشــتی بین مسلمین استفاده کرد.

*** سینه زن امام حسین (ع) و زنجیر طلا**

یکی از دوســتان می‌گفت: در مراسم سینه زنی جوانی را دیدم که زنجیر طلا بــه گردن آویخته و حسین، حســین! می‌گوید. به او گفتم: آقا! این دســتی که برای حسین (ع) به سینه می‌زنید، چقدر خوب اســت از حرام دوری کند و دل امام حسین (ع) را خوش کند و این زنجیر طلا را از گردن در آوَر. گفت: چشم آقا و زنجیر را در آورد.

*** مصلّی، بزرگ ولی ساده**

حضرت امــام خمینی(ره) در پاســخ نامه آیــت الله خامنه‌ای و آقای رفســنجانی نوشــتند که مصــلای تهران بزرگ باشــد، امّا ساده، به طوری که هر کس وارد مصلّی می‌شــود یاد مساجد صدر اسلام بیفتد.

*** بوسه بر درب مسجد**

عالمــی بزرگــوار را در نجف دیدم که هنگام ورود به مســجد، درب مسجد را می‌بوسید و وقتی از مسجد بیرون می‌رفت، باز درب مســجد را می‌بوســید. این کار نشان‌دهنده مقدّس بودن مسجد است.

*** از این به بعد جای بوسهٔ مرا نتراشید!**

یکــی از محترمین تهران که به زیارت حضرت آیت‌الله شــیخ عبدالکریم حائری (ره) مؤسّــس حوزه علمیه قم رفته بود، صورتش را تراشــیده بود. وقتی خدمت آقا رســید، آقا پس از آنکه صورتش را بوسید، فرمود: اگر به من علاقه دارید از این به بعد جای بوسه مرا نتراشید! آن مرد قبول کرد و گفت: چشم آقا.

*** حدیثی از ســه امام در عظمت حضرت معصومه (س)**

در خدمت اســتادم حضرت آیت‌الله‌العظمی فاضل لنکرانی (ره) بودم، صحبت از این حدیث به میان آمد؛ هرکس فاطمه معصومه (س) را در قم زیارت کند، بهشت بر او واجب می‌شود. از ایشان پرسیدم؛ چطور می‌تــوان چنین حدیثی را باور کرد؟ ایشان فرمود: این حدیث از سه امام بزرگوار، امام رضا و امام کاظم و امام صادق علیهم‌السلام نقل شــده و سندی بسیار محکم دارد و این امر نشــانه عظمت این بانو است.

*** شکنجه و حقوق حرام**

یکی از علمــای بزرگوار که از مدرّسین حوزه علمیه قم هستند می‌گفت: در رژیم شــاه وقتی مرا دستگیر کرده و به زندان انداختند، مأموری خیلی مرا اذیت می‌کرد. بــه او گفتم: چــرا اینقدر اذیت و آزار می‌کنی؟ گفت: آقا ما از شــاه حقوق می‌گیریم، اگر این‌کارها را نکنیم که حقوقمان حرام می‌شود!

*** افتخــار تربیت یکی از بندگان خدا**

به یکــی از دوســتان گفتم: شنیده‌ام خداوند به شما فرزندی عطا فرموده اســت؟ در جواب من خیلی زیبــا گفت: خداوند افتخار تربیت یکی از بندگانش را به من عطا کرده است!

*** مهلت آری، بخشش نه!**

در زمــان ریاســت جمهوریِ حضرت‌آیــت‌الله خامنــه‌ای، در خدمت ایشــان به عنــوان هیأت همراه به یکی از کشورهای اسلامی رفتم. ایشان به رئیس جمهور آنجا فرمود: بدهی ما را نمی‌دهید؟. او در جواب گفت: قرآن می‌فرماید: «وَ إِنْ کانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلی مَیْسَرَةٍ» به آدم بدهکار مهلت دهید. ایشان فرمود: تا اینجــا را می‌پذیریم، امّا قســمت بعد آیــه را نخوانید که می‌فرمایــد: «وَ أَنْ تَصَدَّقُــوا خَیْرٌ لَکُمْ»؛ (و در صورتی که به راستی قدرت پرداخت ندارد) برای خدا به او ببخشید،که این برای شما بهتر است. (بقره، ۲۸۰)

*** اقتــدار مرحوم آیت‌الله ملاعلی کنی در برابر ناصرالدین شاه**

مرحــوم آیت‌الله ملاعلی کنی به ناصرالدین شاه فرمود: شنیده‌ام می‌خواهی با خانمت به اروپا بروی آن هم بی حجاب! به شما بگویم اگر با خانمت بــه اروپا بروی، در برگشتن نه تو را راه می‌دهم و نه خانمت را. ضمناً نخســت وزیری که این برنامه را ریخته همین الآن باید استعفا بدهد. ناصرالدین شاه از ترس، نخست وزیر را برکنار و بدون خانمش به اروپا رفت!

*** عاقبت وقت نگذاشتن برای تربیت فرزند**

منزل یکی از محترمین تهران بودم، پســرش از منافقین فراری بود. پدر، عالمی وارســته و پسر، منافقی فراری!؛ درباره اینکه چطور شد پسرش این گونه شد، گفت: به تربیت پسرم نرسیدم. از صبح زود تا آخر شب اینجا و آنجا سخنرانی و برنامه‌های علمی و تحقیقی داشتم، ولی از فرزندم غافل شــدم. الآن چوبــش را می‌خورم. همه اعضای خانواده در این غم می‌سوزیم که چرا باید جوانی از خانواده ما به این راه کشیده شود.

الآن می‌فهمــم کــه علی بن ابی‌طالب(ع) کــه فرمود: هرکس بچه‌ای دارد، باید بچه شود یعنی چه. یعنی پدرها باید در خانه ژِست پــدری را کنار بگذارند و با بچه‌ها همبازی و همراز شوند.

*** کتابی بالای همهٔ کتاب‌ها**

شــخصی کتابخانــه بزرگ و کتاب‌های مهمی داشت. یک کتاب را در جعبه‌ای بالای همه کتاب‌ها گذاشته بود. هر که می‌آمد، سؤال می‌کرد کتاب داخــل جعبه چه کتابی است؟

یکی می‌گفت: شــاید خیلی قدیمی اســت، دیگری می‌گفت: لابد جلدش از پوســت است و... آخر از او پرسیدند: این چه کتابی اســت که اینقــدر احترامش را داری؟گفت: کتــاب کلاس اوّل است. اگر کتاب اوّل را نمی‌خواندم، موفق به خواندن کتاب‌های بعدی نمی‌شدم.

***کاسبی در بازار کاشان بود که به شاگرد خود می‌گفت: اگر مشتری آمد و قیمت جنس را پرسید و من دروغ گفتم، تو به صورت من تُف بینداز تا من دست به چنین کاری نزنم. قرار ما این است اگر این کار را کردی نصف مغازه‌ام را به تو می‌دهم و اگر در برابر انحراف و عمل شیطانی من سکوت کنی اخراجت می‌کنم.**

***پیرمرد ساعت سازی در قم می‌گفت: به فلان کارخانه ساعت سازی در یکی از کشورهای غربی نامه نوشتم که در ساختن ساعت اگر این دقّت را بکنید زیبایی و دوام ساعت شما بیشتر خواهد شد. الآن نزدیک چهل سال است که از آن تاریخ می‌گذرد و هر سال وقتی تاریخ ارسال آن نامه می‌رسد، تقدیرنامه‌ای از آن کارخانه برای من می‌رسد.**

***به یکی از دوستان گفتم: شنیده‌ام خداوند به شما فرزندی عطا فرموده است؟در جواب من خیلی زیبا گفت: خداوند افتخار تربیت یکی از بندگانش را به من عطا کرده است!**

***شهید رجائی در زمان ریاست جمهوری خود گفته بود: من می‌خواهم وزرای من کوچک‌ترین اتاق‌های وزارتخانه را داشته باشند. یعنی اتاق‌ها براساس نیاز تقسیم شود، نه براساس پُست و مقام.**

***به مرحوم شیخ عباس قمی (ره) گفتند: این همه دعا که در کتاب مفاتیح آورده‌ای خودت خوانده‌ای؟ گفت: هر دعایی که آورده‌ام لااقل یک بار خوانده‌ام تا از کسانی نباشم که امر می‌کنند، امّا عمل نمی‌کنند.**

چراغ راه

اوصاف رفتاری شیعیان

قال الامام الباقر(ع) قال امیرالمؤمنین(ع): شیعتنا المتباذلون فی ولایتنا، المتحابون فی مودتنا، المتزاورون فی احیاء امرنا، الذین ان غضبوا لم یظلموا و ان رضوا لم یسرفوا، برکةٌ علی من جاوروا، سلم لمن خالطوا.»

امام باقر(ع) از قول امام علی(ع) فرمود: شــیعیان ما کسانی هستند که در راه ولایت ما به یکدیگر بذل و بخشش می‌کنند، و در راه دوستی ما با یکدیگر محبت دارند، و برای زنده کردن فرمان ما به دیدار یکدیگر می‌روند، آنان اگر خشمگین شوند ستم نمی‌کنند، و اگر خشنود گردند، زیاده‌روی ندارند، برای همسایگان خود مایه برکت و برای همنشینانشان مایه صلح و صفا هستند.[1]

۱- الکافی، ج ۲، ص ۲۳۶

حکایت خوبان

تفاوت میان شیعه و محب

امام رضا(ع) در خراســان ظاهرا ولیعهد مامون بود. جمعی از شیعیان برای دیدار آن حضرت به خراســان آمدند، ولی آن حضرت اجازه نمی‌داد. آنها دو ماه پی در پی روزی دو بار به در خانه آن حضرت آمده و اجازه ورود می‌طلبیدند. امام هم می‌فرمود: من فعلا اشــتغال دارم و به آنان اجازه ورود نمی‌داد. سرانجام آنان به دربان گفتند: از جانب ما به امام عرض کن: ما از شیعیان شما هستیم و از بلاد دور آمده‌ایم و مکرر اجازه خواسته‌ایم و جواب منفی داده‌اید. اگر بدون ملاقات با شما به وطن بازگردیم نزد مردم شرمنده و سرافکنده خواهیم شد.

دربان پیام آنان را به امام ابلاغ کرد و امام فرمود: به آنان اجازه ورود بده.

آنان به محضر حضرت رســیدند و پس از احوالپرسی عرض کردند: ای پسر رسول خدا، چه شده که ما به این بی‌مهری و خفت و خواری افتاده‌ایم و پس از آن همه بی‌اعتنایی و عدم اجازه شما، دیگر برای ما آبرویی نمانده، علت آن چیست؟

امام رضا(ع) فرمود: این آیه را بخوانید: و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر. هر مصیبتی که به شــما می‌رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‌اید و بسیاری را نیز عفو می‌کند. (شوری- ۳۰)

آنان عرض کردند چرا نسبت به ما بی‌اعتنا هستید؟

امام رضا(ع) فرمود: برای آنکه شــما ادعا می‌کنید که از شیعیان امیرمومنان علی(ع) هستید ولی در بیشتر اعمال با دستورهای آن حضرت مخالفت می‌نمایید... و در انجام فرایض کوتاهی می‌کنید و در رعایت حقوق برادران سستی می‌کنید، اگر شما به جای شیعه بگویید ما از د